بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه هشتم

۶/۷/۱۳۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

مرد و زن خلوت کنند که عده واجب می‌شود، در بحث مهر هم همین بحث مطرح هست که اینکه طلاق قبل از دخول منصّف مهر هست، اگر دخول نشده باشد ولی خلوت صورت گرفته باشد این منصّف هست یا منصّف نیست. آیا استقرار مهر مشروط به دخول است یا با خلوت هم مهر مستقر می‌شود. بیشتر بحث‌های اصلی که اینجا هست را آقایان در بحث مهر مطرح کردند و این بحث اینجا را به آنجا ارجاع دادند.

خلوت یعنی اینکه در یک محلی قرار داشته باشند که کس دیگری نتواند وارد بشود و اینها بتوانند، در بسته باشد و بتوانند با هم مباشرت کنند، امکان وقاع بدون، تعبیر می‌کنند خلوت تامه. خلوتی که امکان مباشرت بر آن وجود داشته باشد.

این دو بحث، بحث اینکه آیا به وسیلة خلوت مهر مستقر می‌شود یا به وسیلة خلوت عده واجب می‌شود این و بحث به هم مرتبط هستند. ابتدا روایاتی که در مورد بحث عده هست را می‌خوانم و این دو بحث را باید با هم یک کاسه بحث بکنیم.

روایت ۳۹۰۶۴ اولین روایت این بحث هست. روایت دهم از باب هفدهم از ابواب المهور و الشروط است. علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حماد عن الحبی عن ابی عبدالله علیه السلام که این روایت را قبلاً بحثش را اشاره کردیم. ما صحیحه می‌دانیم در جواهر معمولاً حسنه تعبیر می‌کنند به خاطر ابراهیم بن هاشم. «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُطَلِّقُ الْمَرْأَةَ وَ قَدْ مَسَ‏ كُلَ‏ شَيْ‏ءٍ مِنْهَا إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يُجَامِعْهَا أَ لَهَا عِدَّةٌ فَقَالَ ابْتُلِيَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام بِذَلِكَ فَقَالَ لَهُ أَبُوهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهما السلام إِذَا أَغْلَقَ بَاباً وَ أَرْخَى سِتْراً وَجَبَ الْمَهْرُ وَ الْعِدَّةُ»

در ذیل این عبارتی از مرحوم ابن ابی عمیر نقل شده که این بحث خیلی جالبی هست که در موردش صحبت می‌کنم.

«قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ اخْتَلَفَ الْحَدِيثُ فِي أَنَّ لَهَا الْمَهْرَ كَمَلًا[[1]](#footnote-1) وَ بَعْضُهُمْ قَالَ نِصْفُ الْمَهْرِ وَ إِنَّمَا مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ الْوَالِيَ إِنَّمَا يَحْكُمُ بِالْحُكْمِ الظَّاهِرِ إِذَا أَغْلَقَ الْبَابَ وَ أَرْخَى السِّتْرَ وَجَبَ الْمَهْرُ وَ إِنَّمَا هَذَا عَلَيْهَا (این مطلبی را که می‌خواهیم بگوییم به عهدة زن هست) إِذَا عَلِمَتْ أَنَّهُ لَمْ يَمَسَّهَا فَلَيْسَ لَهَا فِيمَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَ اللَّهِ إِلَّا نِصْفُ الْمَهْرِ.»

اگر واقعاً می‌داند که مسّی صورت نگرفته فیما بین الله و بینها فقط نصف مهر هست.

«إِذَا عَلِمَتْ أَنَّهُ لَمْ يَمَسَّهَا» شاید اشاره به این هست که اگر احتمال، یک موقعی هست که زمان گذشته یادش نیست که آیا در آن خلوتی که صورت گرفت دخول صورت گرفته یا نگرفته یا دخول هست، نمی‌داند آن دخول به اندازة التقای خطانین امثال اینها هست، آن دخولی که موضوع مهر هست آن انجام شده یا انجام نشده اگر می‌داند که آن دخول صورت نگرفته آن بیشتر از نصف مهر واجب نیست. که از این عبارت استفاده می‌شود که اگر زن هم شک داشته باشد، زن هم می‌تواند جایی که خلوتی صورت گرفته باشد حکم کند که دخول به‌طور کامل انجام گرفته و مهر به طور کامل مستقر شده. در جایی که یقین دارد تکلیفش این هست که نصف مهر را بیشتر مطالبه نکند.

یک مطلبی در بحث «اذا تعدد الشرط و اتحد الجزاء» در اصول مطرح هست که مثلاً روایتی داریم «اذا خفی الاذان وجب القصر» یک روایت دیگر دارد «اذا خفی الجدران وجب القصر» اینکه اینجا چه باید کرد. در کفایه و جاهای دیگر بحثش هست، بعضی‌ها می‌گویند جمع بین اینها. چند جور جمع می‌شود کرد. می‌شود کرد به اینکه بگوییم احد الامرین معتبر است، مجموع الامرین معتبر است. از ظهور جملة شرطیه در مفهوم رفعیت کنیم. آن احتمالات مختلفی که آنجا مطرح است.

یک احتمال دیگری در بعضی موارد مطرح هست که چه بسا آن احتمال هم احتمال ظاهری هم باشد، آن این است که بعضی موارد دو تا ضابطه که ذکر می‌شود عرف یک ضابطه را طریق به ضابطة دیگر قرار می‌دهد. مثلاً در روایات داریم که «اذا قتل الرجل عمداً وجب القصاص» در موضوع قصاص عمد اخذ شده. یک سری روایات دیگری داریم گفته اگر آلتی که قاتل داشته باشد، آلت قتاله باشد آن وجب القصاص. از آن روایت عمد استفاده می‌شود که اگر عمد نباشد ولو آلت قتاله باشد از مفهومش قصاص واجب نیست. ولی این آلت قتاله می‌گوید شاید بدواً اینجور به نظر برسد که ولو تعمد هم نداشته باشد همین قصاص واجب هست. در اینجور مواردی که یک نوع ملازمة قالبیه بین یک عنوان و عنوان دیگر باشد از یک طرف. از یک طرف دیگر این باشد که عنوان دیگر، عنوانی باشد که عنوان مخفی باشد. اینکه قاتل قصد عمد داشته است یا قصد عمد نداشته است. خیلی وقت‌ها خود این مخفی است که عمداً این کار را کرده یا نکرده. چون یک امری است که در باطن مرد هست. از آن طرف یک ملازمة غالبیه بین آلت قتاله و قصد عمد وجود دارد. البته این قصد را هم توضیح بدهم، مراد از عمد این نیست که از اوّل می‌داند می‌کشد، احتمال کشتن هم بدهد کافی است. عمد یک موقعی که اتفاقی هیچ احتمال قتلی نیست ولی تصادفاً کشته شده. عمد که می‌گوییم ولو به احتمال قتاله بودن. به طور معمول کسی که آلت قتاله داشته باشد و بداند که این آلت قتاله است. یک وقت از اوّل نمی‌داند که این آلت قتاله است، مراد از آلت قتاله جایی است که شخص به آلت قتاله بودنش علم داشته باشد. اینجا روایات گفته که این آلت قتاله قصد قتل دارد. جمع عرفی اینجور موارد خیلی وقت‌ها شاید این باشد که شارع مقدس آلت قتاله را اماره قرار داده بر اینکه طرف قصد قتل داشته. بنابراین اگر او مدعی هست که من قصد قتل نداشته‌ام این ادعا بدون بینه، بدون اقرار طرف مقابل پذیرفته نمی‌شود. اگر خود اولیای دم قبول داشته باشند که این قصد قتل نداشته، اقرار کنند، اشکالی ندارد. ولی اگر آنها قبول نکنند این نفس آلت قتاله بودن موضوع حکم ظاهری است. یعنی تفاوت بین این دو تا قضیه این هست که ظاهر بدوی دلیل این است محمولی که ما داریم محمول حکم واقعی است. از یک طرف گفته که اذا کان عمدٌ فی البین وجب القصاص. از یک طرف دیگر اذا کان آلة قتاله وجب القصاص. این وجب القصاص‌ها هر دوی اینها حکم واقعی ظاهر اولیه‌اش این است. ولی یک نوع جمع عرفی این هست که در واقع با توجه به ویژگی‌های خاصی که موضوع دارد ما این محمول را حمل می‌کنیم به حکم ظاهری بودن. وجب القصاص یعنی ظاهراً این قصاص واجب می‌شود که اثر ظاهر بودنش این هست که اوّلاً آن کسی که آلت قتاله دارد آن باید اگر ادعای خلافش دارد او باید اثبات کند. اولیای دم منکر هستند و آنها دیگر بینه ندارند. این باید بینه و دلیل امثال اینها اقامه کند برای اینکه قصد قتل نداشته.

شاگرد: این از قواعد تعارض اصل ظاهر می‌شود

استاد: همه جا ظاهر ما تعارض اصل ظاهر نداریم. آن اصلاً مطلب درست نیست. بحث این است که عرف در اینجا این ظاهر را حجت می‌داند. معنای طریق بودن این شیء این است که یک امارة عرفیه‌ای هست که اینجور امارات عرفیه را وقتی دو تا دلیل باشد جمع عرفی به اینها به این هست که این امارة عرفیه را امارة معتبرة شرعیه قرارش بدهم.

در ما نحن فیه هم مرحوم ابن ابی عمیر همینجور چیز کرده. گفته دو نفر که در یک اتاقی قرار گرفتند اینها، اینکه وقاع انجام شده، وقاع انجام نشده، این موارد مخفی هست. مواردی است که بشود برایش بینه اقامه کرد و امثال اینها. شارع مقدس طبیعی هست در اینگونه موارد نسبت به دخول و امثال اینها که معمولاً در خفا و ستر انجام می‌شود یک اماره‌ای قرار داده باشد و آن اماره همین خلوت باشد که نفس اینکه خلوت انجام گرفته است یک امر ظاهری است. همه می‌بینند که در اتاق بسته شده، پرده افتاده امثال اینها. زن و شوهر در این خلوت قرار گرفته‌اند. اما اینکه دخول انجام شده یا دخول انجام نشده چیزی هست که به‌طور متعارف مخفی هست، در جاهایی که دو تا عامل باشد، یک عاملش پنهان باشد و از جهت تناسبات حکم موضوع نسبت به آن موضوع ثبوتی که اینجا هست این عامل مخفی تناسب بیشتری داشته باشد. یعنی اینکه استقرار مهر و امثال اینها به‌طور طبیعی این هست که خود دخول موضوعیت ثبوتی داشته باشد.

شاگرد:

استاد: یک موقعی پرده را می‌کشیدید، یک موقعی پرده را نکشیدید از اینجا داخل دیده می‌شود. وقتی حجله، برای اینکه خلوت تامه بشود باید پرده کشیده بشود.

این کلیت این بحث. ولی اینجا یک نکته‌ای وجود دارد، آن این است که اگر ما باشیم و این روایت به تنهایی، مطلب همانجور هست که مرحوم ابن ابی عمیر فرموده و این یک جمع عرفی خیلی روشن و واضحی هست مطلب خوبی است. ولی مشکل قضیه اینجا که بحث را یک قدری بحث‌دار می‌کند این است که از روایات ارخاء ستر و اغلاق باب، آن روایات هم بینشان تعارض هست. اگر همین یک روایت بود و روایت‌های دخول حلّش مشکلی نبود. از بعضی از روایات استفاده می‌شود که نه همین ارخاء ستر هم منشاء حکم نمی‌شود.

اوّل خواندن روایت‌هایی که در مورد عده هست را تکمیل بکنم بعد برمی‌گردیم با توجه به روایاتی که در مورد مهر هم هست این بحث را تکمیل می‌کنیم.

روایات ۳۹۰۸۴ و ۳۹۰۸۶، این روایاتی هست که یک نوع در بحث ما مؤثر است.

روایت این هست، باب حکم خلاء الرجل بالمرء و تصادقا علی عدم الوطء. ۳۹۰۸۴، روایت اول

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ»

اینجا در کافیه اسلامیه به همین شکلی که اینجا نقل کرده وارد شده ولی در چاپ دارالحدیث از مخطوطات مختلفش نقل می‌کند و از وسائل که بین سهل بن زیاد و ابن رئاب حسن بن محبوب، ابن محبوب واسطه است و همین هم واسطه است و همین هم درست است، این ابن محبوب اینجا افتادگی دارد. سهل بن زیاد از ابن رئاب راوی مستقیم نیست، بین سهل بن زیاد و ابن رئاب، ابن محبوب واسطه می‌شود تا اینجای سند.

در تهذیب هم این روایت را تا ابن محبوب عن علی بن رئاب دارد. سند تهذیب علی بن حسن بن فضال عن محمد بن علی عن الحسن بن محبوب عن علی بن رئاب عن ابی بصیر قال قلتُ لابی عبدالله علیه السلام، بعد متنش را می‌خوانم. در سند دوم یک محمد بن علی واقع هست که ما در ارث بود مفصل این را بحث کردیم که محمد بن علی که علی بن حسن بن فضال از او نقل می‌کند ابو سُمینه است و بحث آن را هم کردیم که ابو سمینه قابل تصحیح نیست. بنابراین روایت علی بن حسن بن فضال گیر دارد. عن محمد بن علی عن الحسن بن محبوب عن علی بن رئاب. مگر کسی مطمئن بشود که این از کتاب حسن بن محبوب اخذ شده و ذکر محمد بن علی فقط از باب تشریفات است، آن یک حرف دیگر است، اگر کسی مطمئن به این جهت بشود، ولی کسی مطمئن نشود این طریق، طریق معتبر نیست.

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ»

ابی بصیر، یک یحیی اسدی داریم، یک لیث مرادی داریم. مرحوم صاحب جواهر معمولاً علی بن رئاب عن ابی بصیر را بعدش تعبیر می‌کند یعنی لیث مرادی. این لیث مرادی تعبیر می‌کند به خاطر اینکه زمان صاحب وسائل تصور این بوده که یحیی اسدی معتبر نیست، لیث مرادی معتبر هست. روی همین جهت سعی می‌کردند برای اینکه روایت تصحیح بشود این یعنی لیث المرادی در مقام تصحیح روایت هست، یعنی علی بن رئاب که از ابی بصیر نقل کرده این معنایش این است که روایت معتبر است. ولی مرحوم سید مهدی خوانساری صاحب رساله‌ای که به رسالة عدیمة النظیر فی احوال ابی بصیر مشهور است ایشان اثبات می‌کند دو نکته را، یکی اینکه اوّلاً ابی بصیر مطلق حتی در روایت کسانی مثل علی بن رئاب، ابن مسکان و امثال اینها که صاحب وسائل اینها لیث می‌داند نه، همة اینها یحیی اسدی هست، در مورد یک نفر عبدالملک بن عتبه هاشمی فقط می‌گوید آن هست که ابی بصیرش مراد لیث است، ولی در همة افراد دیگر مراد یحیی اسدی هست. ثانیاً یحیی اسدی از لیث مرادی مهم‌تر است و خیلی امامی ثقة جلیل، شخص مهمی که از اصحاب اجماع هست و از فقهای طراز اوّل است و از اصحاب سرّ و خیلی مهم است همین یحیی اسدی است که خیلی شخص برجسته‌ای بوده. این روایت از جهت ابی بصیر مشکل خاصی ندارد. بنابراین طریق کافی در آن سهل بن زیاد است. اگر کسی سهل بن زیاد را تصحیح کند که ما تصحیح می‌کنیم طریق کافی درست است. البته در طریق کافی عدة من اصحابنایش که از سهل هست آن را در عدة کلینی به سهل بن زیاد علّان کلینی واقع هست که علّان کلینی قطعاً ثقه است، علی بن محمد علّان کلینی دایی کلینی بوده و اساساً اینکه عدة من اصحابنا بیایند یک مطلب را نقل کنند این معمولاً اطمینان‌بخش هست که این مطلب، مطلب درستی است علاوه بر اینکه مرحوم کلینی از یک عده‌ای بخواهد روایت‌های زیادی را از سهل بن زیاد نقل می‌کند بگوییم که هیچ یک از این افراد ثقه نبوده باشند احتمالش نمی‌رود. اینکه آدم مطمئن است که لااقل بعضی از این افرادی که کلینی به توسط آنها از سهل بن زیاد نقل می‌کند ثقه هستند. یکی از این سه راه‌هایی که عرض کردم از اینها استفاده می‌شود که عدة من اصحابنا مشکل ندارد. عمدة مشکل همان سهل بن زیاد است. بقیة افراد سند بحثی در موردش نیست. اما متن حدیث

«قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الرَّجُلُ‏ يَتَزَوَّجُ‏ الْمَرْأَةَ فَيُرْخِي‏ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهَا السِّتْرَ وَ يُغْلِقُ الْبَابَ ثُمَّ يُطَلِّقُهَا فَتُسْأَلُ الْمَرْأَةُ هَلْ أَتَاكِ فَتَقُولُ مَا أَتَانِي وَ يُسْأَلُ هُوَ هَلْ أَتَيْتَهَا فَيَقُولُ لَمْ آتِهَا»

هم زن، هم مرد هر دوشان می‌گویند مباشرتی صورت نگرفته. حضرت می‌فرمایند «فَقَالَ لَا يُصَدَّقَانِ» اینها تصدیق نمی‌شوند «وَ ذَلِكَ أَنَّهَا تُرِيدُ أَنْ تَدْفَعَ الْعِدَّةَ عَنْ نَفْسِهَا وَ يُرِيدُ هُوَ أَنْ يَدْفَعَ الْمَهْرَ عَنْ نَفْسِهِ.»

در نقل مرحوم کلینی یک همچین اضافه‌ای هست که «یعنی اذا کان متهمَیْن» روایت را اینجوری معنا کرده.

یک روایت دیگری در علل وارد شه با سند دیگری عن ابی عبیده این شکلی هست

«أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ‏ جَمِيلٍ‏ عَنْ‏ أَبِي‏ عُبَيْدَةَ عَنْ‏ أَبِي‏ عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»

در سند این روایت احمد بن محمد بن عیسی در وثاقتش بحثی نیست در مورد برادرش عبدالله بن محمد بن عیسی یک ان قلت و قلت‌هایی هست ولی آن هم به نظر می‌رسد در وثاقتش تردیدی نباشد. در این سند که معطوف هستند نیازی نیست روایت عبدالله بن محمد بن عیسی را اثبات کنیم ولی به‌طور کلی عبدالله بن محمد بن عیسی هم به جهت اینکه آن طبقه سعد بن عبدالله و صفار، عبدالله بن جعفر حمیری مکرر ازش روایت می‌کنند همین دلیل بر وثاقت عبدالله بن محمد بن عیسی است هم به جهت اینکه محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری صاحب نوادر الحکمه از عبدالله بن محمد بن عیسی فراوان روایت دارد و استثناء نشده این عبدالله بن محمد بن عیسی به نظر ما کسانی را که محمد بن احمد بن یحیی از آنها نقل می‌کند و مرحوم ابن ولید استثناء نکرده این معنایش توثیق ابن ولید نسبت به آنها هست و صدوق هم حرف ابن ولید را پذیرفته. بنابراین به نظر می‌رسد که عبدالله بن محمد بن عیسی از این راه هم بشود توثیق کرد. سند از نظر سندی بقیة افراد سندش بحثی ندارند. آن جمیلی که بین حسن بن محبوب و ابی عبیده، فقط آن جمیلش را الآن یادم نیست دقیق جمیل بن دراج است یا جمیل بن صالح هست و امثال اینها این الآن در خاطرم نیست. اگر آن جمیل بن دراج باشد بحثی نیست اما جمیل بن صالح هم توثیق صریح دارد، پس از آن جهت هم مشکلی ندارد.

«فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ الْبِكْرَ أَوِ الثَّيِّبَ فَيُرْخِي عَلَيْهِ وَ عَلَيْهَا السِّتْرَ» می‌گوید و «ذکر نحوه کما فی التهذیب و الاستبصار»

روایت ابی عبیده هم همین مطلب در آن هست.

یک روایت دیگر هست، آن یک شکل دیگر است. همان روایتی که قبلاً در بحث اخراج ماء خواندیم که بحثش برای ذیلش بود اینجا الآن صدرش مورد بحث ما هست.

«أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ‏ الْمَرْأَةَ فَيَدْخُلُ‏ بِهَا فَيُغْلِقُ بَاباً وَ يُرْخِي سِتْراً عَلَيْهَا وَ يَزْعُمُ أَنَّهُ لَمْ يَمَسَّهَا وَ تُصَدِّقُهُ هِيَ بِذَلِكَ عَلَيْهَا عِدَّةٌ قَالَ لَا قُلْتُ فَإِنَّهُ شَيْ‏ءٌ دُونَ شَيْ‏ءٍ قَالَ إِنْ أَخْرَجَ الْمَاءَ اعْتَدَّتْ.» در ذیلش قبلاً بحث کردیم. بعد دارد «يَعْنِي إِذَا كَانَا مَأْمُونَيْنِ صُدِّقَا.»

ظاهراً این یعنی‌ها عبارت‌های مرحوم کلینی است که در جمع بین این دو روایات خواسته بیاورد. یک روایت این هست که خلوت کافی هست برای ثبوت عده، یک روایت این هست که خلوت کافی نیست، ایشان جمع کرده که اگر اینها متهمین باشند تصدیق نمی‌شوند. اگر متهمین نباشند، مأمومین باشند تصدیق می‌شوند و قولشان پذیرفته می‌شود.

کلمة مأمون که ما تعبیر می‌کنیم گاهی اوقات مراد از مأمون این هست که در خصوص آن روایت مورد نظر مأمون باشد. مرحوم شیخ انصاری در بحث حجیت خبر واحد روایت‌های زیادی را که کلمة ثقه، مأمون و امثال اینها در آنها وارد شده را ذکر می‌کند ولی آخرش یک نکته‌ای دارد، آن نکته این هست که از این روایات حجیت خبر ثقه به آن معنایی که ما می‌خواهیم استفاده نمی‌شود. ایشان می‌گوید این حداکثر ازش استفاده می‌شود که در جایی که از خبر راوی اطمینان و وثوق حاصل بشود خبر حجت هست. این مورد سؤال هست که از کجای این عبارت‌ها در می‌آید. مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول اشاره‌ای دارد و روی این هم تأکید دارد. ایشان می‌گوید که کلمة ثقه و مأمون و امثال این تعبیرات را اگر در مورد یک نفر گفتیم فلانی به ما خبری داده و مأمون هم هست. مأمون هم هست ظاهرش این است که در همان مورد خبر مأمون هست نه اینکه در نوع موارد مأمون هست نمی‌دانیم این خبر راست گفته یا دروغ گرفته. نه، بحث آن در جایی هست که مراد این هست که در خصوص آن خبر هم مأمون باشد. اگر طرف در خصوص آن خبر مأمون باشد یعنی اطمینان به صدق راوی وجود دارد.

شاگرد:

استاد: مأمون است، یعنی در این خبر راستگو است. راوی خود همین شخص مأمون از دروغ گفتن است. خود راوی در این خبر. نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم.

نکتة اینجا این است که این تعبیری که مرحوم کلینی اینجا تعبیر کرده یعنی اذا کانا مأمونین صدقا، در آن یکی روایت فرموده یعنی اذا کانا متهمین اینها مراد چی است؟ مراد مأمونین در خصوص این خبر هست. ظاهراً مراد این نیست. یعنی می‌خواهد بگوید اگر در نوع موارد این صدّقایی که بر آن بار شده یعنی می‌گوید اگر در نوع موارد مأمون هست، در خصوص این مورد شخصی هم تصدیق می‌شود. یعنی شارع مقدس مأمون بودن در نوع موارد را اماره قرار داده بر اینکه این مورد شخصی هم این راستگو هست و تصدیقش کرده. این خیلی بعید است که یعنی اذا کان مأمونین صُدِّقا ناظر به این باشد، اگر اطمینان داریم خبرش راست است تصدیق می‌شود. جایی که اطمینان داشته باشد اینها اصلاً احتمال خلاف این نمی‌رود. اینها نیاز به یک روایت خاص وارد شدن و امثال اینها نیست. ظاهراً مراد از یعنی اذا کان مأمونین که اینجا مرحوم کلینی مطرح کرده یعنی اگر ثقه باشند، ثقه یعنی در نوع موارد. اگر در نوع موارد راستگو باشند در خصوص این مورد شک داریم که راست گفتند یا راست نگفتند آن تصدیق می‌شود.

«یعنی اذا کان متهمین» هم مراد این است که اگر ثقه نیستند اینها تصدیق نمی‌شوند.

امام علیه السلام آن تعبیری که در امام فرموده «وَ ذَلِكَ أَنَّهَا تُرِيدُ أَنْ تَدْفَعَ الْعِدَّةَ» می‌خواهد بگوید چطور شده که این دو تا، هر دو یک مطلب را تصدیق کردند. می‌گوید ممکن است یک مطلبی باشد دروغ باشد ولی طرفین هر دو این مطلب را قبول داشته باشند. چون به تعبیر امروزی‌ها معاملة برد برد است. هر دو طرف برایشان آن چیزی که مهم هست تأمین می‌شود برایش. آن که زن می‌خواهد برود شوهر بکند، برای شوهر مهم‌تر از آن مهری هست که می‌خواهد از این چیز گیرش بیاید، یک مهر بالاتری در انتظار دارد. اصلاً مهر اینقدر برایش مهم نیست یا مهر بالاتری انتظار دارد. و شوهر برایش مهر مهم است و آن دیگر این خیلی برایش چیز کرده، این علاقه به این زن هم ندارد. فقط برایش آن چیزی که مهم است، یعنی هر دو ممکن است در یک موردی زن و شوهر هر دو یک مطلب را بگویند و هر دو هم انگیزة کذب داشته باشند. امام علیه السلام می‌خواهد بگوید انگیزة کذب وجود دارد، بنابراین شما نگویید که در اینجور موارد اطمینان به صدق اینها حاصل می‌شود. نه اطمینان حاصل نمی‌شود «وَ ذَلِكَ أَنَّهَا تُرِيدُ» نه اینکه «وَ أَنْ تَدْفَعَ الْعِدَّةَ»، یعنی زمینة این کارها وجود دارد. بنابراین شما اطمینان ندارید که حتماً این مطلب چنین باشد.

شاگرد:

استاد: می‌خواهد بگوید آن بکر و ثیّب فرقی در این جهت ندارد. ثیّب بودن، وقتی ثیّب هست زودتر حاضر به تمکین می‌شود. بکر باشد ممکن است به این راحتی حاضر نباشد، شرم و حیایش یا مسائل دیگری که وجود دارد. این می‌خواهد بگوید که در این قضیه که هست بین بکر و ثیّب فرقی نیست هرکدام از اینها چه بکر باشد چه ثیّب باشد در این حکم

شاگرد: اگر بکر باشد ادعای عدم دخول قابل بررسی است.

استاد: چه فرقی دارد. نکته‌اش چی است؟ نکته باید ذکر بشود. نکته‌اش این است که خلوتی که، الآن. از این جهت بگذریم. خیلی وقت‌ها وقتی ثیّب باشد دورة عقد بستگی آن چنانی انجام نمی‌شود خیلی سریع‌تر.

آیا این روایت‌ها اوّلاً جمعی که مرحوم ابن ابی عمیر کرده این جمعی که مرحوم کلینی اینجا مطرح کردند «یعنی اذا کانا متهمین»، «یعنی اذا کانا مأمونین» اینها روایات چطوری است، روایت دیگری، اینها روایاتی هست در خصوص بحث خلوت و امثال اینها وارد شده و بحث عده. روایت‌های زیادی در بحث صداق هم وارد شده. اصلاً روایت‌ها بعضی‌هایش را بخوانم تا بعداً بررسی اینها باشد جلسة آینده.

«عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ‏ رَجُلٍ‏ تَزَوَّجَ‏ امْرَأَةً فَأَغْلَقَ بَاباً وَ أَرْخَى سِتْراً وَ لَمَسَ وَ قَبَّلَ ثُمَّ طَلَّقَهَا أَ يُوجِبُ عَلَيْهِ الصَّدَاقَ قَالَ لَا يُوجِبُ عَلَيْهِ الصَّدَاقَ إِلَّا الْوِقَاعُ.»

این روایت موثقه است. این لمس و قبَّل یک مقداری می‌تواند به خاطر اینکه در آیة قرآن مسّ قرار گرفته کأنّ لمس و تقبیل و اینها می‌تواند مصداق آن متن باشد. بعضی‌ها از سنی‌ها هم به لمس و تقبیل و اینها را کافی دانستند این سؤالات از اینجا است.

یک روایت دیگری هست که. یک روایت عبدالله بن سنان انما العدة من الماء را که قبلا خواندیم

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: سَأَلَهُ‏ أَبِي‏ وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَأُدْخِلَتْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَمَسَّهَا وَ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهَا حَتَّى طَلَّقَهَا هَلْ عَلَيْهَا عِدَّةٌ مِنْهُ فَقَالَ إِنَّمَا الْعِدَّةُ مِنَ الْمَاءِ قِيلَ لَهُ فَإِنْ كَانَ وَاقَعَهَا فِي الْفَرْجِ وَ لَمْ يُنْزِلْ فَقَالَ إِذَا أَدْخَلَهُ وَجَبَ الْغُسْلُ وَ الْمَهْرُ وَ الْعِدَّةُ.»

که این از همان روایاتی است که می‌گوید نفس دخول کافی نیست باید وقاع انجام گرفته باشد. آن روایت یونس بن یعقوب یک نقل دیگری هم دارد در تهذیب که سند این هست

«الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ[[2]](#footnote-2) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ[[3]](#footnote-3) عَنْ ظَرِيفٍ[[4]](#footnote-4) عَنْ ثَعْلَبَةَ[[5]](#footnote-5) عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ»

یونس بن یعقوب به نظرم فتحی است اینجور که در ذهنم هست.

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ‏ رَجُلٍ‏ تَزَوَّجَ‏ امْرَأَةً فَأُدْخِلَتْ عَلَيْهِ فَأَغْلَقَ الْبَابَ وَ أَرْخَى السِّتْرَ وَ قَبَّلَ وَ لَمَسَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ وَصَلَ إِلَيْهَا بَعْدُ ثُمَّ طَلَّقَهَا عَلَى تِلْكَ الْحَالِ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِلَّا نِصْفُ الْمَهْرِ.»

یک سری روایات اینجوری گفته که اگر اغلاق باب شده باشد، ارخی ستر شده باشد لیس علیه الا نصف المهر، بعضی روایات گفته که نه تمام المهر هست، یک جمعی مرحوم ابن ابی عمیر کرده بود و جمعی کلینی، بقیة روایات باب را نگاه کنید. این بحثش عمدتاً در کتاب المهر است. جواهر و ریاض همه بحث‌هایی دارند آنجا ببینید و در موردش صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علیه نبینا محمد و آله محمد

[پایان]

1. جایی که خلوت باشد ولی دخول نباشد [↑](#footnote-ref-1)
2. احمد بن محمد بن عیسی است. [↑](#footnote-ref-2)
3. محمد بن اسماعیل بزیع است. [↑](#footnote-ref-3)
4. ظریف بن ناصح است. [↑](#footnote-ref-4)
5. ثعلبة بن میمون است. [↑](#footnote-ref-5)